

بسم الله الرحمن الرحيم

السلام عليك يا ابا عبد الله، السلام عليكم ورحمة الله وبركاته، السلام على الحسين و على بن الحسين و اولاد الحسين و اهل بيت الحسين ورحمة الله و بركاته

عزیزان من، رفقای عزیز، من به شما گفتم، هر کسی در این عالم یک بعدی دارد. یک حادثی است در عالم روی می‌دهد. یک چیزهای جدیدی روی می‌دهد، یک تجددهایی روی می‌دهد، یک حرفه‌های روی می‌دهد. یک چیزهایی مینا دارد. اما امیدوارم باطن امام زمان، خدا شما را یکی به فقر ولایت گرفتار نکند، یکی به فقر دنیا. آن آدمی که صبح می‌رود، حالا یا چرخ است، یا باربر است، یا عمله است، یک کارگر است، یک جزء هست، اینها می‌روند، عیال‌وار هستند دیگر، می‌رود کار می‌کند، شب که می‌شود اینقدر خوشحال است، می‌آید. به اصطلاح، [چون] خدا روزی اینها را در دست این کارگر حواله کرده است، اینقدر خوشش می‌آید. چرا؟ رفته یک چیز پیدا کرده، آورده، جلوی بچه‌هایش می‌گذارد، این بچه‌ها را پرورش می‌دهد؛ آن وقت خیلی خوشحال است. اما مواظب است که امراض به اینها نخورد، به این بچه‌ها امراض نخورد، حوادث بد به اینها نخورد، اینها پرورش داده شوند، بزرگ شوند. اگر هم می‌خواهید توجه کنید، از پیغمبر سوال کردند، یا رسول الله، در دنیا چه خوشی هست؟ حضرت فرمود: خدا خوشی را خلق نکرده است. دوباره سوال کرد. گفت: یک جوانی صالح و سالم و متدین و متشرع که امر خدا و پیغمبر و قرآن را اطاعت کند، جلوی آدم راه برود. سوال شد؟ اعظم مصیبت چیست؟ گفت: این را بگیرد. ببین، والله، بالله، تالله، که اسم بزرگ خداست، من همیشه مواظب هستم که حوادث به شما نخورد؛ یعنی شما راجع به ولایت پرورش بخورید، تولید هر کدام از شما ولایت و توحید باشد.

من هم‌ا‌ش در فکر هستم که خدشه نخورد. اگر نه این کامپیوتر جهانی به من نرسیده که من حرفش را بزنم. من یک آدم بی‌سوادی هستم! اینجوری که همیشه فکر می‌کنم یک چیز جدیدی که به وجود می‌آید، می‌خواهم شما گول آن را نخورید. شما آن چیزی که روی می‌دهد، را خنثی کنید. مبادا آن خدشه به حقیقت به ولایت و توحید شما بزند، خیلی خوش خط و خال است. الان این کامپیوتر جهانی، جهان را می‌گیرد. اینقدر این خوش خط و خال است که در هر خانه‌ای نفوذ پیدا کرده است. چون که عین سینما می‌ماند. هر روز شیطان برای ما یک چیزی را تشکیل می‌دهد. یک روز می‌آید عرفان را تشکیل می‌دهد، یک روز علم فلسفه را تشکیل می‌دهد. حالا اینها که دنبالش رفتند چه شد؟ مگر [] چه کردند؟ این همه تلفات دادند، بعد از چندین سال فلسفه را بیرون کردند. من نمی‌خواهم اصلاً یک چیزهایی در شما داخل شود. حالا یک چیزهایی است، یک حرفه‌هایی است، علما، فقها، دانشمندان، همه و همه، من خصوصی صحبت نمی‌کنم، من یک چیزی که می‌گویم عمومی می‌گویم، حالا اگر یکی گفت، نظرش به آن است، این بالاخره یا القای شیطان به او است، یا اینکه همان را هم بی‌خود می‌گوید. من نظر به هیچ کسی ندارم. من در خلقت دارم نظری که راجع به ولایت است را [می‌گویم] می‌خواهم به شما خدشه نخورد؛ یعنی نه اینکه به شما [خدشه نخورد]، به هر کسی که نوار من را می‌شنود. حالا شما ببینید من می‌خواهم به شما چه عرض کنم.

می‌گویند یک روزی آمدند گفتند: رادیو حرام است. یک روزی آمدند گفتند: تلویزیون حرام است. اینها به مینا اتصال نیست. اگر این را توجه نکنید، من مورد ایراد قرار می‌گیرم. باید توجه کنید من چه می‌گویم. حالا آقا جان، مهندس جان، عالم جان، مجتهد جان، پرفسور جان، به تمام شما ابلاغ می‌کنم، اگر تو این را از روی مینا گفتی، اگر روی ماوراء گفتید این حرام است، [بدانید] «حرام خدا، حرام است، حلال خدا حلال است الی یوم القیامة» پیغمبر فرمود: خدا لعنت کند کسی را که حرام من را حلال کند، حلال من را حرام کند، از روی چه مینایی گفتی؟ روی مینای دلت گفتی؟ تو که حرام کردی، چرا خانه‌ات گذاشتی؟ پس از روی ماوراء نگفتی. حالا ببین من چه می‌گویم؟ اگر تو این حرفی را که زدی، از روی خودت بزنی، از روی خیالت زدی، از روی ماوراء زدی. الان این تلویزیون تا حالا که نگفتم حرام است، تا آخر عمرم هم نمی‌گویم. چون که باید با ماوراء سر و کار داشته باشی، هر حرفی که می‌زنی. هر حرفی که می‌زنی دو بعد دارد: یک بعد خلقی دارد که خلق را گمراه می‌کند، یک بعد ماورایی دارد، می‌گوید: چرا گفتی؟ برای چه گفتی؟ مگر خدا ما را رها کرده است؟ حالا این تلویزیون که الان است، شیشه‌اش بد است؟ فلزاتش بد است؟ پیچ‌هایش بد است؟ سیمش بد است؟ چه چیزش بد است؟ مثلاً الان این رادیو چه چیزش بد است؟ این اشیاء که دارد چه چیزش بد است؟ نه، بابا جان، ما تولید این را بد می‌گوییم. تولید بد این که مطابق قرآن، مطابق حدیث، مطابق قول خدا و پیغمبر نیست، ما تولید این را بد می‌گوییم. چه حق داری می‌گویی تلویزیون حرام است؟ پس چرا تو خودت خریدی؟ چقدر گفتید رادیو حرام است، پس چرا خودتان خریدید؟ شما که همه را منع می‌کردید، چرا خریدید؟ پس اگر شما دارید حرف می‌زنید، باید توهین به ماوراء نکنید. پس خدا کار لغو کرده که آهن را خلق کرده است؟ کار لغو کرده که فلز را خلق کرده است؟ کار بد کرده که نمی‌دانم اینها را خلق کرده است؟ نه، این را برداشته، آورده، آنها را جمع کرده است، خلق، آن را خراب می‌کند. این که می‌گویم پیرو خلق نباشید؛ خلق خرابش می‌کند. آن تولیدی که از این دارد می‌آید، به امر خلق می‌آید، اگر مطابق حدیث و روایت نباشد، شیعه باید آن را کنار بزند.

حالا این کامپیوتر جهانی هم همین است. شما اگر کامپیوتر جهانی را الان خواستید، یک چیزی بفهمید، عبرت‌انگیز است. چه عیبی دارد؟ اصلاً به عقیده من، جوانهای عزیز باید کار کنند، اما خودشان را نگه دارند. این کامپیوتر که داری کار می‌کنی، چه عیبی دارد؟ اولها یک دفتر می‌گرفتند، حساب کنند، اشتباه می‌شد. حالا یک دکمه می‌زنی، حساب می‌کند. چه عیبی دارد؟ شما که دارید توی کامپیوتر کار می‌کنید، دارید روی احتیاج مردم می‌کنید. چه عیبی دارد؟ اما خدا به تو چه می‌کند؟ خدا برای هر چیزی در این عالم مصداق می‌آورد. عزیز من، این که می‌گوید: «شر الازمنه»، هر چیزی که بوده، برایش مصداق می‌آورد. اگر شما این کامپیوتر جهانی را دیدی، باید فکرت در تمام جهان، در تمام خلقت، در تمام ذرات پخش شود. چه کسی این را در مغز جوان گذاشت که این را تولید کرد؟ آن را باید ببینی. عزیز من، این را خیلی در آن فکر نکنی، آن را ببین. حسن یوسف آن است که یوسف پرورید. اگر این عظمتی که به اصطلاح در دنیا هست را می‌بینی، عظمت بالاتر آن را ببین. از آن تشکر کن.

اگر بخواهی توجه کنی، بچه‌گی خودت را، کوچکی خودت را، موقع که شیر می‌خوردی، در نظر بیاور، چه کسی تو را پرورش داد؟ تو را پرورش داد که بروی ساز بزنی؟ تو را پرورش دادی که بروی اوباشی کنی؟ برای چه چیزی تو را پرورش داد؟ پس هر مطلبی دو بعد دارد: یک بعد خلقی دارد، یک بعد الهی دارد. عزیز من، کامپیوتر را کار کن. تو را روشن می‌کند. من چرا به شما گفتم من اگر بیابان می‌رفتم، یک برگی را برمی‌داشتم، یک برگ انجیر یا توت را برمی‌داشتم. شما حسابش را بکن، یک شاه‌لوله اینجا گذاشته است. یک لوله اینجا گذاشته است. این لوله‌ها همه به این وصل است. حالا این نمی‌دانم، پنجاه متر، بیست متر، سی متر، هفتاد متر بالا رفته، از اینجا آب لوله‌کشی می‌شود [بالا] می‌رود. به این پمپ گذاشته است؟ تو اگر یک عمارتی باشد که دو یا سه طبقه باشد، پمپ می‌گذاری. چرا پمپ خدا را نمی‌بینی؟ کجا پمپ گذاشت که آب آن بالا برود؟ اگر اینجور باشی و عبرت کنی، در این حرفها نمی‌روی. هم‌ا‌ش در عبرت هستی، هم‌ا‌ش در عظمت خدا هستی. حالا عزیز من، ببین، من به شما بگویم، این کامپیوتر جهانی، فسادهایی به دنبال دارد. من دارم به شما هشدار می‌دهم. چیزهایی نشان شما می‌دهد که خلاصه، چشم شما را از ولایت دور می‌کند. توجه کن. یعنی شما در بعد الهی آن برو. در بعد ماورائی آن برو، نه اینکه در بعد شهوت آن بروی.

حالا این کامپیوتر جهانی دو بعد دارد. یک بعد الهی دارد، یک بعد شهوتی دارد. مرد می‌خواهد از بعد شهوتی آن بگذرد. یعنی در بعد الهی بیاید. دارد به تو نشان می‌دهد. یک جهانی را به تو نشان می‌دهد. چه خبر است؟ من بدبخت بیچاره که توی خانه هستم، محدود هستم. من محدود هستم. آقای مهندس، تو را محدود نکرده است. آقای مهندس، عزیز من، تو را محدود نکرده است. تو را [] کرده است. من محدود هستم، چیزی را نمی‌بینم. چرا به شما می‌گوید: اگر یک زن نامحرمی دیدی، نگاه به آسمان کردی، علماء در مجلس هستند، فقها هستند، تمام شما دانشمند هستید، بروید ببینید، می‌گوید: نگاه به زمین کردی، تمام ملائکه این زمین برای شما طلب مغفرت می‌کنند، نگاه به آسمان کردی، تمام ملائکه مغفرت می‌کنند. آن وقت این هم برای اینکه خوششان بیاید، یک حوریه هم برای شما خلق می‌کند، یک نگاه نکردی. حالا اگر کامپیوتر جهانی را در عبرت آن نگاه کنی، خداشناس می‌شوی. می‌فهمی خدا در عالم چه کرده است؟ این نیست که ما محدودیم، ما را محدود قرار دادند، از ما سواری کشیدند. آن جلودارها از ما سواری کشیدند. عنان یک چیزی را گرفتند. خدا آقای اشراقی را رحمت کند، آقای حائری در مدرسه فیضیه سه روز روزه می‌خواند، یک روز زمان پهلوی بود، آمد گفت: دیدم یک خرکچی، خرها را قطار کرده است، مرتب به عقبی می‌زند، گفتم به جلویی بزن. جلویی هست که همه این‌ها را می‌کشد. یک منبر جالبی داشت. (صلوات)

اما عزیز من، فدایت بشوم، تو شهرها را می‌بینی، جاها را می‌بینی، تمام اینها را می‌بینی، این دارد تو را سیر می‌دهد، چرا توجه نداری؟ این کامپیوتر جهانی، دارد تو را سیر می‌دهد. آیا از سیر تو نجات پیدا می‌کنی، یا چشمت پی آنها است؟ خدا دارد تو را سیر می‌دهد، شیطان تو را روی به فساد می‌کشد؛ اما کامپیوتر خلقت، قرآن مجید است. آن هم دارد تو را می‌کشد. می‌گوید: ای کسانی که نگاه به کامپیوتر جهانی می‌کنی، یک چیزی هست که به تو نشان می‌دهد، من یک چیزی که نیست تو را حالی می‌کنم،

این است کامپیوتر خدا؛ یعنی قرآن مجید. تو دیدی؛ اما باید روزی پیش من بیایی، من از تو سوال می‌کنم. اینجا توجه کنید. آقایی که با کامپیوتر کار می‌کنی، کامپیوتر جهانی که قرآن مجید است، از تو سوال می‌کند. این چشمی که خدا به تو داد، نور هم به تو داد، تن ساز به تو داد، تمام توانش را در توان تو گذاشت، کجا نگاه می‌کنی؟ خجالت نمی‌کنی؟ حیا نمی‌کنی؟ یک دنیا باید عبرت بگیری، ماهی‌های دریا را ببینی، کوه‌ها را ببینی، عظمت خدا را ببینی. چرا می‌گویی اگر می‌خواهی چیز شوی، به آیات من نگاه کن. تو الان به آیات کل این دنیا داری نگاه می‌کنی. می‌گویی: این کوه می‌توانست یک تپه باشد. اما آقا امام حسین می‌گوید: هر وقت به آیات نگاه کردم، از تو دور شدم. چرا؟ فدایت شوم، توجه کن من چه می‌گویم. این کوه و دشت را ما باید نگاه کنیم، نه امام حسین. امام حسین همین‌جور که الان کامپیوتر جهانی را نشانت می‌دهد، یک جهانی را دیدی، حسین یک خلقتی را دیده است. این کوه‌ها پیش او چیزی نیست. اما من باید به اینها نگاه کن. من محدود هستم.

عزیز من، فدایت بشوم، به این حرفها ببال. آن موقعی که یک چیزی نشان می‌دهد، کلیدش را بزن. تو یک وقت کلید جنایت را می‌زنی، یک وقت کلید ولایت را می‌زنی، بیا کلید ولایت را بزن. در این کامپیوتر جهانی رفتی، بیا یک قدری هم در کامپیوتر خلقت هم برو؛ تا قیام قیامت را به تو گفته است. چرا در این کامپیوتر کار نمی‌کنی؟ آن کامپیوتر جهانی را که دیدی، باید با امر این کامپیوتر باشد. اگر با امر این کامپیوتر که قرآن هست باشی، به امر ولایت هم هستی. امیرالمؤمنین می‌گوید: «انا قرآن الناطق». کجا هستی؟ عزیز من، فدایت بشوم، کجا هستی؟ نگاه به فرعی نگاه کن، نگاه به اصلش هم بکن. چه کار کردی؟ آن فقط به تو نشان می‌دهد، اما کامپیوتر الهی برای تو حکم صادر می‌کند؛ یعنی شما را دارد پرورش می‌دهد. تو که خاکی نیستی. این کامپیوتر خدا، یعنی امر خدا، یعنی کلام خدا، یعنی این کامپیوتر که قرآن باشد، تو را دارد به ماوراء می‌برد. اگر این کامپیوتر، به امر کامپیوتر خدا باشد، اتصال به امر هست، روشن هستی، جاها را هم دیدی، خوشحال هم هستی، به قول من، تماشا هم کردی، عشقی هم نگاه کردی. مگر آدم که عظمت خدا را دید، باید توی هم برود، روشن می‌شود. عزیز من، اگر عظمت ولایت را دیدی، روشن می‌شود، قلب تو نگران نیست. عزیز من، اگر امر را اطاعت کنی، کامپیوتر جهانی، تجلی ولایت در آن است. اما خیانت هم در آن است. «انا قرآن الناطق» حکم دارد. به تو می‌گوید: اگر آنجا در کامپیوتر جهانی به آن زن نگاه کردی، جرم تو این است. به آن کسی که اینجوری است، نگاه کردی، بس که ناراحت هستم، نمی‌توانم بگویم، می‌گوید: جرم تو این است. نگاه به غیر خدا کردن، از خدا روی گرداندن است. واللّه، در تمام گلوله‌های خون من این است که نگاه به غیر خدا کردن، پشت به ولایت است. مگر این دو خیبت نکردند؟ رویشان را در ظاهر هم از علی برگرداندند.

حالا علی (علیه السلام) آمده، زهرا به او می‌گوید: علی جان، شنیدم به تو سلام نمی‌کنند؟ می‌گوید: زهرا جان، سلام می‌کنم، جواب من را نمی‌دهند. درست است؟ حالا آن نماز و آن روزه و آن حج و آن زکات و آن امر به معروف آنها، با تمام ابعادشان، حالا می‌گوید: اینها کافر و مرتد هستند. رویشان را در ظاهر و باطن از ولایت گرداندند. اگر جوانان عزیز، من به تمام کسانی که نوار من را می‌شنود، ابلاغ می‌کنم، موقعی که نگاه به غیر خدا کردی، رویت را از خدا برگردانی. موقعی که داری نگاه می‌کنی، به امر خدا نگاه می‌کنی، به خدا متصل هستی، به علی متصل هستی، به دین متصل هستی، به قرآن متصل هستی. خدا کند رویت را برگردانی. چرا؟ ببین، من قشنگ الان برای شما پیاده می‌کنم. چون که عظمت آن را از عظمت امر بالاتر می‌دانی. عظمت یک نگاه به نامحرم، نگاه به غش در معامله، نگاه به این کردی. عظمت آن را بالاتر می‌دانی. پس تو در ظاهر به ولایت پشت کردی. حالا بالاتر هم هست که یک قدری ملاحظه می‌کنم. گفتیم: قرآن امرش است، خدا امرش است، ولایت امرش است، اگر تو نگاه به نامحرم، نگاه به غیر خدا کردی، از امر خدا سرپیچی کردی. مگر عمر و ابابکر نکردند؟ حالا می‌فرماید: آخرالزمان، هر چیزی که هست، مصداقش می‌آید. از تمام آن مصداق‌ها باید گریزان باشی. «المؤمن کالجبل» تو را تکان ندهد، خلق تو را تکان ندهد.

اصلاً عقیده جدی من این است، من به تمام این کسانی که نوار من را گوش می‌دهند، ابلاغ می‌کنم، اصلاً خلق تو را جهنمی می‌کند، خلق تو را از خدا بیزار می‌کند، خلق تو را مشرک می‌کند، خلق، اتکایت را از خدا می‌برد. خلق هست که اینجوری هست. عزیز من، بیا. من می‌خواهم نبی شوی. شما در ظاهر ولی بشوید. چطور نبی شوی؟ چطور ولی شوی؟ امرش را اطاعت کنید. مصداق آنها را در خودت پیاده کن. اگر مصداق آنها را پیاده کردی، خود آنها هستی. چرا؟ آمدند به پیغمبر می‌گویند: برای تو زن می‌گیریم، خانه آنچنانی می‌گیریم، مرتب گفتند، ببین، پیغمبر تمام قدرت‌ها را می‌شکند، عزیز من، قدرت خلق را بشکن، چقدر من فریاد بزنم، به دینم قسم تمام اینکه من می‌بینم که به شما خدشه می‌خورد، به دین شما، به ولایت شما، به عصمت شما، به بزرگی شما، به تمام این اشیاء که در وجود می‌خورد، خلق می‌زند، من می‌گویم توجه داشته باشید، نزنند. چرا خلق را مؤثر می‌دانی؟ چه کاره است؟ خودش هم باید اطاعت کند. این سرکش است. این خودش اطاعت نمی‌کند، سرکش است. چرا می‌روید به سرکش توجه می‌کنید؟! خدا می‌داند می‌خواهم داد بزنم که تا هفت آسمان برود، بس که یک وقت ناراحت می‌شوم. بابا، این دارد سرکشی می‌کند، این این‌طرف رفته است، مثل شیطان به او هم گفته شده: گم شو، چرا دنبالش می‌روی؟ خودش را رنگ کرده است؟ اینجایش را اینجوری کرده است، اینجایش را اینجوری. این پیغمبر است دیگر. پس تو «ان الله و ملائکته یصلون علی النبی، یا ایها الذین امنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما» مگر تسلیم پیغمبر نشدی؟ پیغمبر یک الگوی خلقت است. ببین، چطور بازی نمی‌خورد. می‌گوید: اگر اینقدر قدرت داشته باشید، ماه را در یک آستین من بگذارید، خورشید را در یک آستین من بگذارید، من دست از خدا و امر خدا بر نمی‌دارم. تو هم باید همین‌جور باشی. چرا؟ آن ابلاغی که به او شده است، آن امری که به او شده است، از تمام ماه و خورشید و اینها بالاتر می‌داند. حالا که اینطوری شد، خدا ماه را هم در آستینش می‌گذارد. حالا شق القمر کرد. ببین، آنجور شد. من دارم به شما می‌گویم: اینجوری باید بشوید. حالا خلق می‌آید این را به او می‌گوید: می‌گوید اگر قدرت داشته باشی، ماه را در یک آستینم بگذاری، خورشید را در آستینم دیگرم بگذاری، نمی‌شود، برو.

تو باید به خلقی که غیر خدا به تو امر می‌کند بگویی: گم شو! چرا نمی‌گویی؟ چرا مؤثر می‌دانی؟ اگر می‌گویم خدا بشو، می‌گویم اینجوری بشو. وگرنه او «لم یلد و لم یولد» هست. مگر کسی می‌تواند خدا بشود. صفات خدا را داشته باش. وقتی که امر را اطاعت نکرد، گفت: گم شو. کسی که امر را اطاعت نمی‌کند، می‌خواهد امر خودش را به تو ابلاغ کند، امر خودش را می‌خواهد به تو بگوید: باید بگویی: گم شو. اگر نه تو هم مشابه آن هستی. من در حرف رودربایستی از هیچ کسی ندارم. چرا؟ مطمئن هستم قلب هر بشری دست امام زمان هست، دست خدا هست. (صلوات) حالا که از این گذشت، شق القمر می‌کند.

عزیزان من، من که می‌گویم من، گفتم «من» را باید سینه دیوار زد، اما این من، آن «من» نیست. این یک «من»ی هستی که آگاهی باید پیدا کنی. روی این اصل من می‌گویم. پس من در کامپیوتر که صحبت کردم، حالا می‌خواهم یک صحبت دیگری هم بکنم. این کلام را بگویم. ببین، عزیزان من، هیچ کاری لغو نیست؛ یعنی در عالم خدا کار لغو نمی‌کند. این کسی که این کامپیوتر را در مغزش ایجاد کرده است، خداست. این ایجاد مغز خلق، اشتباه نیست. توجه بفرمایید من چه می‌گویم. اما این ایجاد کرد، یک مجوز خدا به او می‌زند. آن مجوز را باید شما مراعات کنید. اگر مجوز را شما اطاعت کردید، تولیدت صحیح است. یک کارگاهی که مجوز ندارد، تزلزل دارد، بازخواست دارد. اگر کار ما مجوز نداشته باشد، بازخواست دارد. این کامپیوتر جهانی چیست؟ گفتم، اما این کامپیوتر خدا که قرآن است، این مجوز قرار می‌دهد. باید با مجوز کار کنی. کار کن، خیلی هم قشنگ کار کن، پیش بروی. بابا، نرفتید که اینها یک عده‌ای بودند، عقب‌افتاده بودند، جازن شده بودند، شما را هم عقب انداختند. □ اگر این مملکت ما پرفسور داشته باشد، مهندس داشته باشد، دیگر نمی‌روید که از آنجا بیایید. تمام خلقت به شیعه احتیاج دارد. چرا دستتان را جلوی آن دراز می‌کنی؟ ما عقب‌افتاده شدیم. عقب افتادیم. تو این که نهی می‌کنی، اگر کردی، تمام دلیل این نهی را باید بدانی. اگر نه حق نداری چیزی را نهی کنی. تمام دلیل این را باید بدانی. بنشین سر جای!

ممکن است شما در این مملکت اسلامی باشید، ولایت را از دست بدهید، ممکن است آمریکا و انگلستان باشید، از دست ندهید. تو از دست ندهی، اینجا از دست می‌دهی، آنجا از دست نمی‌دهی. پس از دست دادن ولایت به مکان نیست، تو باید خودت مکان باشی. من در یک جای دیگر هم گفتم. عزیز من، قربانتان بروم، پس گفتم، دوباره تکرار می‌کنم. اگر شما چیزی را نهی کردی، باید تا ماوراء این را بفهمی، اگر نه حق نهی نداری. مردم را در هچل می‌اندازی. این کار با ثمر را بی‌ثمر می‌کنی. این کار ثمر دارد، چرا بی‌ثمر می‌کنی؟ اگر توجه داشته باشید، به پیغمبر خطاب شد: اگر حرف از خودت بزنی، رگ دلت را قطع می‌کنم. تو چه کاره هستی؟ من از شما سوال می‌کنم: مگر پیغمبر حرف بی‌خود می‌زد؟ چرا این حرف را زده است؟ تا حالا این مطرح نشده است، الان می‌خواهم آن را مطرح کنم. پیغمبر که معصوم است، به پیغمبر که گفته «بلغ». پس این حرف چیست که دارد می‌زند؟ تو را ادب می‌کند. می‌داند فردا یک حرف از خودت می‌زنی، جلوی تو را گرفته است. فهمیدی؟ جلوی تو را گرفت. رنگ شدی، شبیه آن شدی، جلوی تو را گرفت. حرف از خودت زدی. ببین، مقصد همان است. (صلوات)

خدا همچنین روزی را، پیش‌بینی می‌کند تو را حالی می‌کند، زمانی می‌آید اینجوری می‌شود. حواست را جمع کن. پیرو خلق نباش. تا زمانی که یک دانه نفس آخرم باشد، نفس آخرم را فدای ولایت می‌کنم. نفس دوم را داد می‌زنم به شما که پیرو خلق نباشید. نفس سوم این است که اینها را از خلق جدا بدانید؛ اگر نه گمراه می‌شوید. اگر این اثمه را، دوازده امام، چهارده معصوم را از خلق جدا ندانید، گمراه می‌شوید، بدل درست می‌کنید. بدل درست می‌شود زمانی که ما اینها را با خلق یکی بدانیم. (صلوات)

ما به شما قول دادیم که انشاءالله به امید خدا، خدا یاری می‌کند، حضرت زهرا یاری می‌کند که خیلی‌ها می‌گویند، که از دوست من، عزیز من، نور چشم من اینجا تشریف آوردند، با هم یک قدری خلاصه، نجوا کردیم و گفتیم. اما شما تشریف نداشتید. حالا انشاءالله امیدوارم آن چیزی که به اصطلاح قسمت ایشان شده بود، به زبان من جاری شود، همان حرف را بزنم. ببین، عزیز من، خدا بشر را خلق کرده است، آدم ابوالبشر را خلق کرده است. آرام، آرام توسعه پیدا کرد. بشر احتیاج دارد. از زیر زمین مکه زمین‌ها کشیده شد؛ یعنی آمد و روی آب قرار گرفت. خدا این کوه‌ها را هم قرار داد از برای اینکه آرام بگیرد. ببین، عزیز من، چه می‌گویم، این کوه‌ها که قرار گرفت و زمین آرام گرفت، این کوه‌ها مثل همان بود که کشتی نوح آرام نمی‌گرفت، حالا زمین آرام نمی‌گیرد، حالا ندا آمد یا نوح، اسم اینها را به کشتی‌ات بنویس که آرام بگیرد. حالا این کوه‌ها هم به امر ولایت به وجود آمد. گفت: بیا روی زمین، حالا زمین آرام شد. آنچه که را در تمام خلقت است، ولایت دست دارد. پس خدا هم فرمود: به عزت و جلالم قسم، روزی شما می‌دهم. «والله، خیر الرازقین» والله، به شما می‌دهم. حالا توجه بفرمایید من چه می‌گویم: زمین که مال خدا شد، به تو داد. رزق و روزی‌ات هم که معلوم است، جان هم که دست خدا است، پس تو چه احتیاجی داری؟ چرا یک چنین حرفهایی می‌زنند؟ چرا ما را اینقدر محتاج مردم می‌کنند؟ می‌خواهند محتاج خودشان بشویم؟ نه، بشر محتاج نیست. دنیا به تو محتاج است. عالم به تو محتاج است، دنیا به تو محتاج است. مگر عالم به علی محتاج نیست؟ خب، تو هم ولایت داری، دنیا به تو محتاج است. اما تا چه موقع؟ تا وقتی که شما روزی‌ات که معلوم شد، درست است؟ جانم هم معلوم شد، سکونت تو هم معلوم شد، تا زمانی که این سکونت را با امر بنشین و پا شوی و زندگی کنی، آنوقت تو اتصال به ماوراء هستی. آنوقت که تو احتیاج نداری. اصلاً بالاتر بگویم. من این حرف را دارم به شما می‌زنم. روی مینا می‌زنم. حرفی که بزنم، مبنایش را می‌بینم و می‌زنم. من ادعا نمی‌کنم اما ببین، من مبنایش را به شما می‌گویم یا نه؟

آن کسی که این درس را خوانده و می‌گوید، بی‌خود می‌گوید. درس خوانده است، فهم نخوانده است. فهمیدی؟ باید درس فهم را هم بخواند، درس ولایت را هم بخواند. آنوقت یک بادی هم گرفته است. حالا باید یک چیزی هم بزنید تا بادش در برود. حالا ببین چه می‌گویم. خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: اگر به یک مؤمن توهین کردی، انگار خانه من را خراب کردی. یا در جای دیگر می‌گوید: زیارت یک مؤمن، زیارت دوازده امام، چهارده معصوم است. در جای دیگر می‌گوید: یک مؤمن اگر در یک شهری باشد، خدا آن شهر را حفظ می‌کند. این با تمام عظمتش، یک دفعه امیرالمؤمنین چه می‌گوید؟ من برای شما مصداق می‌آورم. عزیزان من، توجه کنید؟ این نوار را اگر می‌گذارید، توجه کن، نگو یک نوار است دیگر، آیا تو فهمیدی؟ خب، پس چهار تا از این نوار را بگو، بگو من اینجایش را فهمیدم، اینجایش را نفهمیدم، یک چیز دیگری می‌خواهم بفهمم. به شما توهین نشود، من حرفم را می‌زنم. حالا ببین، من چه چیزی به شما می‌گویم؟ این دنیایی که امیرالمؤمنین می‌گوید: به منزله استخوان خوک در دهان سگ خوره‌دار است، یا می‌گوید: شرالازمنه، حالا به تو که می‌گوید: اگر به تو توهین کنند، خانه خدا را خراب کردند، تو را محتاج این می‌کنند؟ مگر عقل نداری؟ تو را محتاج این می‌کنند؟ پس تو از مؤمنی خارج شدی، از ولایت خارج شدی که محتاجت می‌کند. تو اصلاً از دنیا بزرگتر هستی. چرا اینها این حرفها را می‌زنند؟ کجا محتاج دنیا هستند؟ نه.

محتاج به غیر احتیاج است. من به نانا احتیاج دارم. من به این بقال دارم. من احتیاج به این دارم که یک چیزی ببرم. احتیاج به غیر محتاج بودن است، ما محتاج نیستیم. ما محتاج خدا و ائمه هستیم. پس مؤمن محتاج نیست. ببین، من دارم دوباره می‌گویم: من احتیاج دارم. بچه‌ام حال ندارد، او را پیش آقای دکتر می‌برم. ایشان هم یک مقدار دارو بدهد، خوب بشود. احتیاج به غیر محتاجی است. پس خدا مؤمن را محتاج نمی‌کند. (صلوات) حالا تا چه موقع؟ تا زمانی که مجوز داشته باشد. مجوز، امر ولایت است. مجوز، امر خداست. مجوز، بیهوده کار نکردن است. مجوز داشته باشد. توجه فرمودید؟ حالا، چطور می‌شود که محتاج خلق می‌شویم؟ از مجوز این‌طرف می‌آییم، می‌رویم یک کار حرام می‌کنیم، یک کار نزولی می‌کنیم، یک کار غش در معامله می‌کنیم. یک کار بی‌امر می‌کنیم. خیالی می‌شوی، مقدس می‌شوی، خیالی می‌شوی، متدین نیستی. آنوقت تو را چه می‌کند؟ حالا تو را محتاج می‌کند. چرا؟ تو خودت را جدا کردی. از مجوز بودن کنار رفتی. مجوز یعنی چه؟ یعنی امر. عزیز من، در این کارگاه به این مهمی باید مجوز داشته باشی. کار کن. چه کسی محتاج خلق هست؟ کسی که امر ولایت را، به قول دوست عزیزم، اطاعت نکند. کسی که خیالی بشود. اینها را خدا محتاج می‌کند. حالا چطور محتاج می‌کند؟ حالا محتاج می‌کند، برکات هم از او می‌گیرد. این آقا، میلیونر است، اما اصلاً تولید ماورایی ندارد؛ یعنی اینقدر برایش مشغله درست شده است که اصلاً فرصت ندارد یک کار خیر بکند. فرصت ندارد که یک تولید خوب داشته باشد. به آن چیزش کرده است. آخر هم «خسر الدنيا والآخرة» می‌شود.

پس حرف من این است که شما بزرگتر از دنیا هستی. خدا نمی‌خواهد مؤمن خوار شود. خدا قرآن را روانه کرده که تو را تشویق کند. قرآن را روانه کرده است که عظمت تو را افشاء کند. قرآن را روانه کرده است که کمال تو را افشاء کند. قرآن را روانه کرده است که تولید تو را افشاء کند. حالا که افشا شدی، تمام آنها را خدا جزا می‌دهد. اما اگر غیر این شدی، شیطان جزا می‌دهد. امر او را اطاعت کردی. عزیزان من، توجه بفرمایید. هر کاری که به غیر امر نباشد، امر شیطان است. آن امر را چه کسی به وجود می‌آورد؟ مقدسی تو. مقدس، مرتب در فکر و خیالش می‌رود. من در آن نوار هم گفتم، ابو حنیفه مقدس شد. امر امامش را اطاعت نکرد. آخر، عزیز من، امام که حرف بزند، کامپیوتر جهانی که نیست، این یک چیزی که هست را نشان می‌دهد، آن چیزی را که پشت پرده است را نشان نمی‌دهد. اما این کامپیوتر خدا که قرآن باشد، نشانت می‌دهد. توجه فرمودید من چه می‌گویم؟ حالا بالاترش ببرم؟ علی الله! خدا می‌گوید: یک مؤمن من هستم. اسم خدا مؤمن است. برو توی قرآن بخوان، ببین هست یا نه. اسم خدا مومن است. درست است؟ آیا مؤمن احتیاج به خلق دارد؟ احتیاج به دنیا دارد؟ چرا توجه ندارید؟ توی این فکرها بروید. ما کجاییم؟ توی این فکر برو. پس بدان که حرف من درست است. خدا می‌گوید: یک مؤمن من هستم. آنوقت خدا محتاج این خلق است؟ محتاج این دنیا است؟ نه. دنیا چیست؟ اصلاً دنیا چیست؟ چرا می‌گوید: اگر یکی را هدایت کردی، عالمی را هدایت کردی، یکی را گمراه کردی، عالمی را گمراه کردی؟ یعنی می‌خواهم به شما بگویم، یک دانه مؤمن نه اینکه به دنیا بیزد، به یک عالم می‌آرزد. چرا؟ ببین، این مؤمن اتصال است. وقتی شما اتصال به ولایت شدی، اتصال به قرآن شدی، اتصال به خدا شدی، خودش هستی. چه موقع از ارزش می‌افتی؟ وقتی که جدا شوی. چه کسی تو را جدا می‌کند؟ هوا، هوس. به غیر خدا نگاه کردن، به غیر خدا راه رفتن. در خیال افتادن، خیالت را از امر بالاتر بدانی. آن موقع جدا می‌شوی. اگر نه آن می‌شوی. حالا هستی یا نه؟

مگر بشر این حرفها را نکشد. اگر نکشد، من که تقصیر ندارم. من گفتم. ثابت هم می‌کنم، ثابت هم هست. من دوباره یک حرفی بزنم، این حرف یک قدری بزرگ شد. به عقیده من، کشیدن آن هم یک قدری مشکل است. ببین، ما یک قطره هستیم. این اقیانوس، اقیانوس است. کیلش را به غیر علی (علیه السلام)، امام حسین، امام زمان، هیچ کسی نمی‌داند. چون که عمقش معلوم نیست. اما امیرالمؤمنین می‌گوید: کیلش را می‌دانم. چرا؟ کیل دریا پیش ولایت کوچک است. خب، امیرالمؤمنین می‌داند. بیا به آن کسی که به ماوراء اتصال است، اتکا داشته باش. ببین، من چه چیزی به شما می‌گویم؟ ببین، من بی‌خود نمی‌گویم خودش شدی. ما یک قطره هستیم. شما وقتی به اقیانوس وصل شدی، جزء اقیانوس هستی یا نیستی؟ پس اگر شما به ولایت وصل شدی، آن می‌شوی. وصل می‌شوی. وصلت می‌کنند، قطع نشو. اگر قطع شدی، نجس هستی. خوب شد؟ پس قطع نشو. برای یک صورت چیز، برای یک حرفی، برای یک مال دنیا، آخر، چه فایده‌ای دارد؟ این حرفها تفکر می‌خواهد. یعنی بنشین تفکر کنی، خدا تو را کمک می‌کند. همین‌طور که به من جان دادی، روح به من دادی، روح این کار را هم به من بده، جان این کار را هم به من بده. شناخت این کار را هم به من بده. والله، می‌دهد.

این هم روایتش. شخصی پیش امیرالمؤمنین آمد. امیرالمؤمنین نشسته بود. گفت: من راه‌های آسمانی را بهتر بلدیم؛ از من بپرسید. خدا لعنت کند عمر و ابابکر را. خدا لعنت کند اینها را که اینها را جزء خلق حساب کردند. خدا لعنت کند آنها را که اینها را حالا هم جزء خلق حساب می‌کنند، هر کسی می‌خواهد باشد. ما رودرپایستی با هیچ کسی نداریم. تمام این دنیا پیش من ذرات است. والله، تمام دنیا پیش من ذرات است. اینقدر بزرگی خدا را می‌بینم، اینقدر بزرگی ولایت را می‌بینم، اینقدر بزرگی ولایت را می‌بینم که تمام این عالم ذرات است. ذرات که چیزی نیست. حالا ببین، من چه می‌گویم؟ حالا می‌گوید: موه‌های سر من چقدر است؟ حضرت گویا حالا اینجا قسم می‌خورد، می‌گوید: می‌دانم، اما به درد تو نمی‌خورد. تو یک گوساله داری، یک بچه داری، کشنده پسر من است. ببین، این کجا می‌رود؟ دنبال این برو. دنبال این برو، عزیز من، قربانت بروم، در کامپیوتر جهانی کار کن؛ اما دنبال این برو. این کامپیوتر خلقت است. حالا آمد عمر سعد آمد، گفت: شما همچنین حرفی زدی. گفت: آره. می‌گوید: من را بکش، می‌گوید: نه، تو کاری نکردی. ببین، اصلاً اینکه می‌گوید: من قرآن به تو نازل کردم، آیا فهمیدی؟ اگر می‌گوید: یا محمد، تو را کامل کردم، قرآن را به تو نازل کردم، یعنی ماوراء تمام خلقت را به پیغمبر نازل کرده است. هیچ چیزی در این خلقت نیست که به اینها نازل نشده باشد. اما حالا ببین چه می‌گوید، حالا می‌گوید: «علی».

حالا «الیوم اکملت لکم دینکم» حالا پیغمبر می‌گوید: من اسلام هستم. با اینکه تمام ماوراء خلقت به من نازل شده است، اما عزیز من، این اسلام است، دین علی است. اگر به من نازل شده است، این را من می‌گویم اگر در جهنم هم بروم، اما می‌گوید: به علی نازل بوده است. چرا؟ اگر نبوده چیست که می‌گوید از من بپرس، از آسمانها، از لوح، از قلم. پس نازل بوده است. این است ولایت. کجا می‌گردد؟ حالا حضرت عباسی، بیایید فکر کنیم، بیاید با هم دو دو تا چهار تا، حالا حیف نیست دست از علی برداریم؟ حیف نیست دست از امام زمان برداریم، دنبال این کثافت‌کاری‌ها و آشغال‌برویم؟ حیف از چشم تو نیست که نگاه می‌کنی؟ به قرآن، می‌سوزم و می‌گویم، می‌سوزم و می‌گویم. ما

کجا می‌رویم؟ خوب‌هایمان کجا می‌رویم؟ بدهایمان کجا می‌روند؟ می‌سوزم. چرا دست از حسین برمی‌دارید؟ چرا دست از علی برمی‌دارید؟
خواهرم، آخر این چیست که اینها را می‌پوشید؟ چرا خودتان را شبیه زنان انگلیس و آمریکا می‌کنید؟ آیا آن نجات‌دهنده تو هست؟ تو از آن بدبخت‌تر هستی که می‌روی برای او می‌خری؟ چرا دست برمی‌دارید؟ چقدر گفتند شباهت به کفار حرام است؟ چرا خانم خودت را شبیه به کفار می‌کنی؟ چرا عروسک درست می‌کنی؟

زهرای عزیز دارد «هل من ناصر» می‌گوید. مگر سوار الاغ نشد؟ با پهلوی شکسته، با صورت نیلی، با دست شکسته، دارد از اسلام دفاع می‌کند، از ولایت دفاع می‌کند. عزیز من، تو هم بیا دفاع از ولایت بکن. واللّٰه، می‌گذرد. به خدا دنیا می‌گذرد. ما واللّٰه، پشیمان می‌شویم. یک موقع پشیمان می‌شویم که چرا اینجوری کردیم. امام زمان هم «هل من ناصر» می‌گوید. عزیز من، بیا این طرف. اما غسل کن، بیا این طرف. ببین، امام زمان تو را تحویل می‌گیرد یا نه؟ ما نجس هستیم. ما جنب هستیم. دنیا تو را جنب کرده است. صورت‌های چیز تو را جنب کرده است، خیال‌ها تو را جنب کرده است، مقدسی تو را جنب کرده است. جنب، که نباید پیش امام برود. مگر امام صادق نبود، یکی بس که شوق داشت، مسافرتی جایی بود، آمده بود، جنب بود، آمد برود، تا توی کلیاس خانه بود، گفت: برو غسلت را بکن. مگر نمی‌دانی جنب خدمت امام نمی‌تواند برسد. این مالها که ما پیدا می‌کنیم، این مالها که ما فکر می‌کنیم، این کارها را می‌کنیم، با این غسل ظاهری هم که می‌کنی، جنب هستی. بیایید ما یک غسل ماورایی بکنیم. خدایا، توبه کردیم، خدایا، بد کردیم، خدایا، در صراط مستقیم آمدیم، خدایا حالا ما را نگه دار. چقدر خوب است؟

چقدر خوب است که بشر با سرافرازی از این عالم برود. دوست علی باشد، دوست حسین باشد، دوست امام زمان باشد، دوست قرآن باشد، دوست زهرا باشد، چقدر خوب است؟

خدایا، ما را سرافراز کن.

خدایا، به حق امام زمان تو را قسم می‌دهم، قلبی به ما بده که همین‌طور که قرآن به پیغمبرت نازل کردی، خدایا، حرفهای ولایت را به ما نازل کن.

خدایا، حالا که نازل کردی، دل ما را بزرگ کن، قلب ما را بزرگ کن، جادار باشد، ولایت جایگزینش کن.

خدایا، هر محبتی به غیر محبت دوازده امام، چهارده معصوم است، از قلب ما بیرون کن.

خدایا، این شیطان جنی و انسی که وسوسه می‌کند، می‌خواهد ما را از این حرف‌ها درآورد از ما دور کن.

خدایا، ما را به خودت نزدیک کن.

خدایا، ما را در قیامت سرافراز وارد محشر بکن.

خدایا، آنچه را که گفتیم خلاصه، دلمان می‌خواهد رضایت تو باشد.

یا علی